سال ۱۱، شمارهٔ ۱۹، بهار و تابستان ۱۴۰۰ (صص: ۲۷۶-۲۵۳)
نشریهٔ علمی / مقالهٔ پژوهشی

Rhetoric and grammar studies
Vol. 11, Issue 19, Spring & Summer 2021 (pp.253-276)
10.22091/jls.2021.6504.1308

استعاره در اشعار کودکانهٔ محمود کیانوش و سلیمان العیسی

محمّدرضا نجّاریان[1]
استاد گروه زبان و ادبیّات فارسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران
زهره سرخی‌زاده[2]
کارشناس ارشد رشته ادبیّات کودک و نوجوان، دانشگاه پیام نور تفت، یزد، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۳ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۶

چکیده

محمود کیانوش «پدر شعرکودک ایران» یکی از شاعران معاصر است که اشعاری ساده و بی‌پیرایه می‌سراید. شعر او بازتاب اندیشه‌ها و تأملات وی در پیوند و ارتباط ذاتی انسان و طبیعت است. کیانوش شاعری است که ذهنش سرشار از مسائل مردم است. از میان آثار کیانوش ۸ کتاب مخصوص شعر برای کودکان و نوجوانان است که عبارتند از: «زبان چیزها»، «طوطی سبز هندی»، «نوک طلایی نقره بال»، «باغ ستاره‌ها»، «بچه‌های جهان»، «طاق هفت رنگ»، «آفتاب خانه ما»، «شعر به شعر». اشعار کیانوش را از نظر سطح ادبی می‌توان قوی‌ترین نمونهٔ اشعار به حساب آورد. صورخیال به خصوص تشبیه، استعاره و تشخیص، بن مایهٔ اشعار او را تشکیل می‌دهند. سلیمان عیسی از شاعران برجستهٔ سوری است که موضوع غالب اشعار او دربارهٔ وطن و حس قومی است. او بخش زیادی از قصایدش را به کودکان و به‌خصوص کودکان زجر کشیده عربی سروده است. او از صورخیالی استفاده می‌کند که به سادگی در ذهن کودک رسوخ کند؛ به‌خصوص از جهت انواع استعاره‌های اسمی، فعلی، مُصرحه و مکنیه. در این مقاله سعی بر این است که اشعار کودکانه دو شاعر فارس و عرب (محمود کیانوش و سلیمان العیسی) از دیدگاه استعاره تحلیل و بررسی گردد.

واژه‌های کلیدی: صورخیال، استعاره، محمود کیانوش، سلیمان العیسی، ادبیّات تطبیقی.

(نویسندهٔ مسئول)
[1] **Email**: reza_najjarian@yahoo.com
[2] **Email**: zsorkhiy@yahoo.com

ISSN: 2783-2627

Rhetoric and grammar studies
Vol. 11, Issue 19, Spring & Summer 2021 (pp.253-276)
10.22091/jls.2021.6504.1308

سال ۱۱، شمارهٔ ۱۹، بهار و تابستان ۱۴۰۰ (صص. ۲۷۶-۲۵۳)
نشریهٔ علمی / مقالهٔ پژوهشی

Metaphor in Children's Poetry Composed by Mahmoud Kianoush and Soleiman al-Issa

Mohammad Reza Najjarian [1]
Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Yazd, Yazd, Iran
Zohre Sorkhi Zade [2]
MA in Children's and Young Adults Literature, Payam Noor University of Taft, Yazd, Iran

Received: 2021/06/06 | Accepted: 2021/01/22

Abstract

Mahmoud Kianoush, known as the Father of children's poetry in Iran, is one of the contemporary poets who composes simple and straightforward poems. Kianoush's poetry is the reflection of his thoughts and contemplation on the innate relationship between human and nature. Kianoush is a poet whose mind is abundant with people's issues. Among his works, there are 8 books which are specifically written as poems for children and young adults: *The Language of Things, Indian Green Parrot, Gold Tip- Silver Wing, Garden of Stars, World's Children, Seven-Colored Arch, the Sun of our House*, and *Poem by Poem.* Considering literary status, Kianoush's poetry can be considered among the most eminent kinds of poetry. The figures of his poetry include imagery especially simile, metaphor, and personification. Soleiman al-Issa is one of the outstanding Syrian poets whose predominant themes are motherland and ethnic sentiments. He has dedicated a major part of his odes (poems) to children especially to suffering Arab children. In his odes, Soleiman al-Issa uses some types of imagery which are easily understood by children. The variety of nominal, verbal, explicit, and implicit metaphors are especially noticed in his poetry. Also, he uses Personification which creates synesthesia and enlivens his poems. Focusing on metaphors, the present study aims to analyze and investigate children's poetry composed by the two Persian and Arab poets, Mahmoud Kianoush and Soleiman al-Issa.

Keywords: Imagery, Metaphor, Mahmoud Kianoush, Soleiman al-Issa, Comparative Literature.

[1] **Email**: reza_najjarian@yahoo.com (Corresponding Author)
[2] **Email**: zsorkhiy@yahoo.com

ISSN: 2783-2627

۱. مقدمه

برای کودکان چیزی مهم‌تر از بازی وجود ندارد و بازی به موسیقی پُر تحرک نیاز دارد؛ در نتیجه، وزن و قافیه که خود دو نوع موسیقی هستند، برای شعر کودک لازم است. در زمینه تفاوت شعر کودک با بزرگسالان، محمود کیانوش نظر جالب توجهی دارد. او باور دارد وقتی شعری برای بزرگسالان گفته می‌شود، بزرگسالان آزادند که آن را بخوانند یا نخوانند، یا بپذیرند یا نپذیرند، دوست بدارند یا دوست ندارند؛ اما در مورد شعر کودک چنین نیست. شعر کودک در آموزش و پرورش و ساخت فکری او مؤثر است و باید ارتباط جدی با جامعه داشته باشد. به‌ویژه چون سیمای اجتماعی ایران تغییر کرده است، شاعر راستین باید این تغییر و تحول را حس کند و همراه آن پیش برود. کیانوش با کودکان و نوجوانان تعامل داشته و همواره با صمیمیتی ویژه و بی‌آلایش با آن‌ها در شعر خود پیوند برقرار می‌کرده است.

جنگ سوریه با اسرائیل در سال ۱۹۶۷ نقطهٔ عطفی در ادبیّات سوریه به شمار می‌آید؛ زیرا پس از جنگ، ارزش‌های ملی و مذهبی در این سرزمین جایگاه ویژه‌ای یافت و به تبع آن، ادبیّات کودک و نوجوان هم در سوریه با تلاش‌های شاعران و نویسندگانی چون سلیمان عیسی مورد توجه بیشتری قرارگرفت؛ به طوری‌که در فوریهٔ سال ۱۹۶۹ نخستین مجلهٔ رسمی کودک و نوجوان با نام «اسامه» توسط وزارت فرهنگ سوریه منتشر شد. این تاریخ در حقیقت آغاز تولد ادبیّات کودک و نوجوان مُدرن سوریه است. مطالب این مجله به گونه‌ای تدوین شده بود، که هم مخاطبان کودک از آن لذت می‌بردند و هم برای بزرگسالان بسیار جذاب بود. در سال ۲۰۰۳ نیز مجلهٔ «نیلوفر» برای مطالعهٔ کودکانِ هفت تا دوازده سال سوری پا به عرصهٔ ادبیّات کودک و نوجوان این سرزمین گذاشت. این مجله با رویکرد فرهنگی، اجتماعی و آموزشی منتشر شد و بیشتر شامل داستان‌هایی الهام گرفته از زندگی واقعی کودکان عرب با هدف آموزش اصول اخلاقی بود (برنارد، ۱۳۸۶: ۴). در این مقاله به نقد و بررسی مبحث استعاره در اشعار کودکانه دو شاعر می‌پردازیم.

۱-۱. پیشینهٔ تحقیق

علی ارمغان در فصل سوم از پایان نامهٔ خود با عنوان «بررسی صورخیال در شعر کودک و نوجوان ایران» (۱۳۸۲)، به اختصار به تحلیل صورخیال در دورهٔ دوم شعر کودک با تکیه بر آثار پروین دولت‌آبادی و محمود کیانوش پرداخته و مجاز را در دو صفحه، کنایه را در سه صفحه و استعاره را در پنج صفحه توضیح داده است. ضمناً در این پژوهش دربارهٔ زیرمجموعه‌های هر یک از چهار صورخیال تحلیلی دیده نشد.

رسول دشتیان در پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد با عنوان «شرح و بررسی اشعار سلیمان العیسی با تکیه بر مضمون و موسیقی» (۱۳۸۹)، یک فصل را به علل روی آوردن شاعر به ادبیّات کودک پرداخته است.

اکرم نظام‌دوست در پایان‌نامهٔ خود با عنوان «ادبیّات کودک در ادبیّات معاصر عربی» (۱۳۹۰)، به تحلیل آثار ادبی مربوط به کودک از زکریا تامر، عبدالتواب یوسف، سلیمان العیسی و... همت گماشته اما تنها سه صفحه به سلیمان العیسی اختصاص یافته است.

یحیی علوی‌فرد در پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد با عنوان «بررسی سبک‌شناختی شعر کودک در ایران با بررسی شعر محمود کیانوش، مصطفی رحماندوست، ناصر کشاورز، غلامرضا بکتاش، محمود پوروهاب و تقی متقی» (۱۳۹۰)، موجز دربارهٔ سبک شعر کودک محمود کیانوش تحقیق کرده است.

با این مقدمات مشخص است که تاکنون تحقیقی جامع و مانع دربارهٔ کاربرد استعاره در اشعار کودکانه محمود کیانوش و سلیمان عیسی صورت نگرفته و پژوهش‌های اندکی هم که انجام گرفته، به صورت تطبیقی فارسی و عربی نیست.

۱-۲. ضرورت تحقیق

ضروری به نظر می‌رسد تا در زمینه میراث ادبی کودک و نوجوان در دو سرزمین فارس و عرب پژوهشی شایسته صورت گیرد. صورخیال در شعر شاعران به فراخور موقعیت اجتماعی و حال و هوای دورهٔ زندگی شاعر و حوادث و وقایع گوناگون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که رخ می‌دهد، نمود متفاوتی دارد و بی‌شک هر یک از عوامل مذکور

می‌تواند در نوع نگرش شاعر به اطراف و طرح کُلی اندیشه، احساس و عاطفهٔ او تأثیرگذار باشد.

۲. بحث

محمود کیانوش در سال ۱۳۱۳ در شهر مشهد متولد شد. او از پیشگامان شعرهای منثور آهنگین است و مجموعه شعرهای آهنگینش با عنوان «شکوفهٔ حیرت» (۱۳۳۸-۱۳۳۴) انتشار یافت. وی در زمینه‌های گوناگون ادبیّات یعنی شعر و داستان و نقد و ترجمه، توانا و دارای اثرهای گوناگون است. اما نسل میانسال و چه بسا همهٔ کسانی که به نحوی با اثرهای او آشنا هستند، کیانوش را بیشتر به عنوان شاعر کودک می‌شناسند؛ چراکه کیانوش اشعار خود را که تحت عنوان شعر کودک و نوجوان می‌سرود، در مجله‌های آموزشی «پیک» در دههٔ ۴۰ و نیمه اول دههٔ ۵۰ انتشار می‌داد. نوشته‌های محمود کیانوش در زمینه‌های شعر، داستان برای بزرگسالان، نقد ادبی، داستان برای کودکان و نوجوانان، بازنویسی، تعلیم و تربیت، ترجمه، شعر به شعر و... بیش از هفتاد اثر است. از میان این کتاب‌ها، هشت کتاب مخصوص شعر برای کودکان و نوجوانان است که اغلب این شعرها پیش از آن در مجله‌های «پیک» چاپ شده است؛ از جمله: ۱. «زبان چیزها»، کتابی است مُصوّر و برای کودکان که محمود کیانوش در سال ۱۹۷۲ میلادی مطابق با سال جهانی کتاب در انتشارات رز به چاپ رسانده است. ۲. «طوطی سبز هندی»، مجموعه شعر برای کودکان شامل ۲۹ شعر که به موضوعاتی چون لذت نگهداری از حیوانات خانگی و یا زندگی در محیطی آرام و دلپذیر می‌پردازد. ۳. «بچه‌های جهان»، مجموعه‌ای از شعرهای کودک و نوجوان محمود کیانوش (پیش از انقلاب ۵۷) است که به همّت کانون پرورش فکری پس از انقلاب جمع‌آوری و منتشر شد. این مجموعه یک سند تاریخی است از دوره‌ای که شعر کودک تازه می‌خواست خود را تعریف کند.

در اواخر دههٔ ۴۰ شمسی، تقریباً و تحقیقاً از «شعر کودک» اثری نبود. اگر بود، متونی بود از صبحی و یمینی شریف و زاغکی قالب پنیری دید. کیانوش شاعر و نویسنده و مترجم

آثار بزرگسال زمانی که در آموزش و پرورش موظف به انتشار مجلات «پیک» شد، گمان می‌کرد که می‌تواند شعر و داستان مورد نیاز مجله را از آثار شاعران و نویسندگان آن روزگار تأمین کند اما به زودی دریافت غیر از دو سه اثر از دفتر شعر پروین دولت‌آبادی که آن هنگام به عنوان شاعر بزرگسال شناخته می‌شد، اثری مناسب برای کودکان در دسترس نیست. پس برای تولید شعر کودک از صفر شروع کرد و اکنون این گونهٔ شعری چندان بالنده شده که آثار خود وی در پرتو این نوادگان ادبی، کم فروغ می‌نماید.

سلیمان عیسی، از شاعران و نویسندگان پیشگام ادبیّات کودک و نوجوان سوریه بود. او در کودکی در مکتب خانهٔ روستایشان به آموختن و حفظ قرآن پرداخت و بعدها به اجبار برای آموختن بیشتر به شهرهای دیگر رفت. تحصیلات ابتدایی و متوسطهٔ خود را در شهرهای حما، لاذقیه و دمشق به پایان رساند. او با سروده‌ها و شعرهایش مبارزه علیه استعمار فرانسه را آغاز کرد. سلیمان به خاطر اشعار استقلال طلبانه و ملی گرایانه‌اش چندین بار به زندان افتاد و دوباره آزاد شد. پس از چندی سلیمان به دانشکدهٔ تربیت معلم بغداد رفت و سپس از سوی آموزش و پرورش به عنوان معلم در مدارس حلب مشغول به کار شد. او از همان ابتدا به سرودن شعر و نوشتن داستان برای کودکان و نوجوانان سوری پرداخت. نوشته‌های او برای کودکان و نوجوانان عبارتند از: دیوان الاطفال (۱۹۶۹)، نمایشنامه‌های منظوم المستقبل (۱۹۶۹)، نمایشنامهٔ منظوم النهر (۱۹۶۹)، ترانه‌های کودکانه (۱۹۷۰)، مجموعه شعر الصیف و الطلائع (۱۹۷۰)، مجموعه شعر الحلم الصغیر، القطار الاخضر (۱۹۷۶)، مجموعه شعر المتنبی و الاطفال (۱۹۷۸)، کتاب داستان الغربان فی بستان العم ابی سلمی (۱۹۸۱).

لالایی مادران در کشور سوریه نمونه‌ای از شعر ترانه‌های عامیانهٔ این سرزمین است. این لالایی‌ها منشأ ادبیّات کودک و نوجوان این کشور به شمار می‌آیند. لالایی‌های زیبایی که کودکان سوری با شنیدن آن از زبان مادرانشان به خواب شیرین می‌روند.

۲-۱. استعاره مُصرحه (آشکار)

سبک‌شناسان در مطالعات ادبی «استعاره را رکن اساسی خلاقیت و نمود ویژهٔ فردیت

هنری مؤلف می‌شمارند و آن را از مهم‌ترین صورت‌های مجازی می‌دانند و گاه آن را به‌منزلهٔ یک سبک رده‌بندی می‌کنند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۱۴). کزازی استعاره را «یکی از ترفندهای شاعرانه می‌داند که سخنور به یاری آن می‌کوشد تا سخن خویش را هرچه بیشتر، در ذهن مخاطب جایگیر گرداند و آن راهی است تنگ‌تر و نهان‌تر از تشبیه که سخنور در برابر خواننده یا شنوندهٔ خود می‌گسترد» (کزازی، ۱۳۷۲: ۹۴).

استعاره مُصرحه آن است که از ارکان تشبیه، تنها مشبّه‌به ذکر شود و بقیه ارکان حذف شود. استعاره عبارت است از آنکه یکی از دو طرف تشبیه را ذکر و طرف دیگر را اراده کرده باشند و استعاره «مُصرحه» یا «تحقیقیه» آن است که فقط مشبّه‌به در لفظ آمده و منظور گوینده مُشبّه باشد (همایی، ۱۳۸۵: ۲۵۰).

سلیمان عیسی در روز مادر، مادر را منشأ نور می‌داند و او را به القاب زیر مانند می‌کند: «یا رفّه الشعاع و هو یلثم الزهر/ یا وشوشات النهر یسقی العشب و الشجر /یا بسمه الاله/ یا رحمه الحیاه/ یا صانع الابطال فی معاقل النضال: ای منشأ نور که شکوفه را می‌بوسد/ ای نجوای رود که گیاهان و درختان را آبیاری می‌کند/ ای لبخند خدا/ ای رحمت زندگی/ ای سازندهٔ قهرمانان در مکان‌های نفوذناپذیر نبرد» (العیسی، ۱۹۶۹: ۲۷۵).

سلیمان عیسی «جنگ» را به «شعلهٔ آتشِ خاموش نشدنی» تشبیه کرده و معتقد است عشق به میهن، عشقِ ازلی است: «لَن تَخمَدَ یا وطنی الشُّعلة / إنّا فی الدربِ نَسیر/ الأرضُ العَطشی و الدَّربُ/ والحُبُّ الأوَّلُ مازالا» (همان: ۶۰۶).

وی در شعر «فَوقَ المَرجِ الأخضر» (بالای زمین سرسبز و پهناور) «سرخی دو گونه‌اش» را به «گیلاسی جادوکننده» و «موی خوشبویش» را به «طبلهٔ آبی رنگ» در استعاره مُصرحه مانند کرده است: «کَرَزٌ في وَجنَتَیها ساحرٌ و شریطٌ أزرَقٌ في شَعرِها الحُلوِ و شَعرٌ طائِرٌ: گیلاسی جادوکننده در گونه‌هایش و طبلهٔ آبی رنگ در موی خوشبویش و تار موی پرنده است»؛ «هيَ والعُصفورُ في الحَقلِ البديع، زینة الحَقلِ، وأحلامُ الربیع: بشتاب در حالی که گنجشک در مزرعه تازه و نو زینت مزرعه و رؤیای بهار است»؛ «إنَّها سَلمَی الصَّغیرة،

خَرَجَت تَلعَبُ، تَعدو، فوقَ مَرجٍ أخضَرٍ: همانا آن سلمی کوچک است که خارج شده بازی می‌کند، می‌دود بر بلندای زمین سبز پهناور» (همان: ۶۰۶).

۲-۲. استعاره مُصرحه مُجرده

ترتیب این نوع استعاره چنین است: «مشبّه‌به + ملائمات (صفات) مشبّه. یعنی در کلام مشبّه‌به با (لااقل) یکی از ملائمات (امور مربوط) مشبّه (مستعارله) همراه است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶۰-۵۹). در این نوع به دلیل ذکر ویژگی‌های مستعارله، می‌توان گفت استعاره کم و بیش از مبالغه و اغراق عاری و مجرد می‌گردد (صادقیان، ۱۳۸۲: ۱۹۴).

کیانوش در «طاق هفت رنگ»، «رنگین کمان» را به «طاق هفت رنگ» مانند کرده و از ملایمات مشبّه یعنی رنگین کمان استفاده می‌کند؛ مثل ابر، شب، نور، قطره آب و آفتاب، آسمان: «وقتی که ابرها/ پرمایه نیستند/ با تیرگی شب/ همپایه نیستند/ یک طاق هفت رنگ می‌بندد آفتاب/ از بوسه‌های نور بر قطره‌های آب (کیانوش، ۱۳۷۰ الف: ۸۸).

سلیمان در «قوس قزح» دربارهٔ تشکیل رنگین کمان می‌گوید و آن را به «کمان رنگین» مانند کرده است و لوازم کمان مثل: دست، رنگ خون شهید، رنگ بچه‌ها و..، آن را به استعارهٔ مجرده نزدیک می‌کند: «هل رأیتم ایها الاعزاء الصغار قوسا عظیما ینتصب فی الجو بالوانه السبعه الزاهیه، فیملا الفضاء بهجه و جمالا؟ ان وجودکم علی ارض وطننا الکبیر یحمل معنی هذا القوس العظیم. انکم امل هذه الارض، و بهجتها، و جمالها: ای عزیزان کوچک آیا کمان بزرگی که در آسمان با رنگ‌های هفت‌گانه درخشان نمایان می‌شود و فضا را پُر از سرور و زیبایی می‌کند، دیده‌اید؟ همانا وجود شما بر روی زمین وطن بزرگ ما، به مثابه این کمان (قوس) بزرگ است. براستی که شما آرزومند شادی و زیبایی این زمین هستید» (العیسی، ۱۹۶۹: ۲۶۶).

«فی قبه السماء/ سمائنا الزرقاء/ و فوق ارض الخالدین، ارضنا الخضراء/ عقدنا عرس فرح/ نصبنا قوس قزح/ بایدی الصغار/ بایدی الکبار/ بایدی الجیل القادم مثل اغانی الفرح/ نصبنا قوس قزح/ یا الوان القوس المرفوع علی الافاق بایدینا/ عربی الفرحه و المیلاد تضج بشائره فینا/ الوانک نبدعها نحن و الوحده نصنعها نحن/ یا عرس فرح/ یا قوس قزح/ اغرس قدمیک

بارض الحب، فارض الحب تنادینا/ الاحمر لون دم الشهداء/ الاخضر لون الاولاد/ الازرق لون سماء العز/ الاصفر رمل الاجداد/ الوانک یا قوس الحب/ صوت الاقدام علی الدرب/ یا عرس فرح/ یا قوس قزح/ اسمع اصوات خطا الاشبال/ اسمع موسیقا الامجاد / و کما تنضم الالوان المنثوره فیک و تتحد/ ینضم غدا وطنی العربی فکل مرابعه جسد/ الوحده صنع الاحرار/ تتحدی کل الاسوار/ بملایین الاتین غدا/ و ملایین البسمات غد: ای رنگین کمان/ قدم‌هایت را در زمین عشق بکار (بگذار به صورت ثابت)، پس زمین عشق، ما را فرامی‌خواند. قرمز، رنگ خون شهداست/ سبز، رنگ فرزندان است/ آبی رنگ آسمان بزرگ است/ زرد ماسه بهره‌ها (اجداد) است/ رنگ‌های تو ای کمان عشق/ صدای قدم‌های در راه است/ ای عروس شادی/ ای رنگین کمان/ به صداهای گام‌های بچه شیرها گوش کن/ موسیقی بزرگی‌ها را گوش کن/ و همچنانکه رنگ‌های پراکنده به تو می‌پیوندند و با تو متحد می‌شوند/ وطن عربی من به فردا ملحق می‌شود، پس همه مکان‌های زیبایش جسدی است/ اتحاد ساخته دست آزادگان است/ اتحاد همه قلعه‌ها را به مبارزه دعوت می‌کند/ به وسیله میلیون‌ها افرادی که فردا می‌آیند/ و میلیون‌ها خنده، فرداست» (همان: ۲۶۷).

۲-۳. استعاره مُصرحه مُرشحه

مُرشح و مُرشحه در لغت به معنای «پرورش یافته، تقویت شده، قوی» است. به همین سبب گفته‌اند «ترشیح بر تناسی تشبیه، یعنی ترک تشبیه و برابری مستعارله و مستعار منه استوار است» (رجائی، ۱۳۹۲: ۱۹۰).

شعر «قایق و باد» توصیف آسمانِ ابری و حرکت ابر به‌وسیلهٔ باد است. «آسمان» در تشبیه مضمر به «دریایی» مانند شده که ابرها چون قایقی در حرکتند. «باد» به «کبوتر» و «ابر» به «اردکی» مانند شده که بر رویِ آب سینه‌اش را می‌کشد: «قایق کوچک بادبانی/ می‌رود تا افق نرم نرمک/ بر سر موج‌های شکوفان/ سینه را می‌کشد مثل اُردک / باد مثل هزاران کبوتر/ گرم بازی است با قایق شاد / می‌تپد سینه بادبان‌ها / زیر دست نوازشگر باد/ ابرهای سفید شناور/ قایق و کشتی آسمانند/ روشن از آفتاب و خوش از باد / تا افق، دسته دسته، روانند» (کیانوش، ۱۳۷۰ الف: ۷۶). در این تصاویر، تشبیه حسی به حسی «ابر» به «اردک»،

«باد» به «کبوتر»، «ابر» به «قایق و کشتی» هم دیده می‌شود. نیز «نرم نرمک» کنایه از آرام است. «دستِ نوازشگرِ باد»، اضافهٔ استعاری است. «قایقِ کوچکِ بادبانی» استعاره مُصرحه مرشحه از «ابر آسمانی» است.

در شعر «چراغ» در مورد فایدهٔ چراغ می‌گوید و آن را با استعاره مُصرحه، «غنچهٔ طلایی» می‌خواند. «شکفتن» و «باغ» آن را ترشیح کرده‌اند. نیز در تشبیهی زیبا از دید شاعر کودک خورشید و چراغ زرد است: «در باغ شب شکفتی ای غنچهٔ طلایی؛ کردی اتاق را پُر از عطرِ روشنایی با آنکه ماه تابد در آسمانِ شبها، روشن نمی‌شود خوب از او جهانِ شبها. در آسمان این سقف خورشید این اتاقی» (همان: ۳۲).

۲-٤. استعاره بالکنایه (مکنیه)

آن است که تشبیه در دل گوینده مستور و مضمر باشد و «مشبه» را ذکر کرده و «مشبّه‌به» را در لفظ نیاورند اما از لوازم «مشبّه‌به»، قرینه‌ای در لفظ بیاورند که دلیل بر «مشبّه‌به» باشد (همایی، ۱۳۸۵: ۲۵۱).

در شعر «موج از پشت موج» به توصیف دریا و ساحل می‌پردازد. تصاویرِ شاعر آکنده از جان بخشی است؛ خورشید بر تن آب سرد می‌خندد. ساحل از نوازش آب دریا بی‌خیال است. دست دریا به گردن خشکی آویزان است: «خنده گرم و روشن خورشید/ بر تن سرد آب می‌ریزد/ موج در پیش موج می‌خوابد/ موج از پشت موج می‌خیزد/ می‌کشد آب دامنش را نرم/ بر تن پاک ماسه‌های کبود/ می‌برد لذت از نوازش آب/ ساحل بی‌خیال خواب آلود/ دست دریا به گردن خشکی/ سینه ریز صدف می‌آویزد/ شاخهٔ موج بر تن ساحل/ از کف خود شکوفه می‌ریزد/ می‌شوم لخت و می‌زنم غوطه/ مثل ماهی، میان آب زلال/ آسمان دلگشاد و دریا رام/ زندگی مهربان و من خوشحال» (کیانوش، ۱۳۷۰ ب: ۱۵۰).

کیانوش در مجموعه اشعارش به نام «زبان چیزها» از استعارهٔ مکنیه استفاده می‌کند و به اشیاء جان می‌بخشد اما غالباً با طرحی معماگونه که در آخر پاسخگویی می‌کند؛ در، قالی، صندلی، پیراهن، صندلی، تختخواب، مداد، ساعت، بخاری، آینه، شانه، چراغ، چتر، رادیو، گلدان و پنبه. در اینجا چند نمونه ذکر می‌گردد:

تخت خواب

«اگر از کار و کوشش/ تنت بی‌حال و خسته‌ست/ اگر اکنون مه خواب/ به چشمانت نشسته‌ست/ اگر سنگینی پلک/ نگاهت را شکسته‌ست:/ .../ دو پلک مهربان را/ پناه چشمها کن/ در جان را به نرمی/ به روی خواب واکن: خواب/ بیا و کودکم شو/ به دامانم بیاویز/ غبار خستگی را/ از اندامت فرو ریز/ نفس‌هایت نسیمی است/ بهاری خوش برانگیز/ بیا، من تخت خوابم/ که هستم عاشق خواب/ شوم هر شب به هنگام/ برایت قایق خواب/ ترا از مغرب چشم/ برم تا مشرق خواب» (همان، ۱۳۸۱: ۲۵).

شاعر از دیگر صورخیال همچون: اضافهٔ تشبیهی «مهِ خواب» (عقلی به حسی)،کنایه از خوابیدنِ «خواب به چشم نشستن»، اسناد مجازیِ شکستن به سنگینی و تشبیه مرکب حاصل از دو ترکیبِ اضافی تشبیهی (مغرب چشم به مشرق خواب) نیز استفاده کرده است.

مداد

کیانوش اول از زبان مداد اوصافی را گفته و در آخر پرده از ابهام بر می‌دارد: «باریک و استخوانی/ پُر زور و قد بلندم/ سنگین سَر و سبک پا / تر دست و چشمبندم: / هرچیز هر که دارد/ دارم، ولی به یکجا/ چشمم زبان، دلم گوش/ پایم سر و سرم پا/ در سینه سیاهم/ صد نقش و رنگ دارم/ انگار در وجودم/ شهر فرنگ دارم:/ با هیکل دو انگشت (قلم به فرماندهٔ جهان تشبیه شده است؛ تشبیه مضمر قلم به سلیمان است)/ فرماندهٔ جهانم/ نام و نشان هر چیز/ جاریست بر زبانم/ باید که چند لایه/ از کله‌ام بچینی: / تا باز، گفتنم را: (استعاره تبعیه از نوشتن)/ بر کاغذت ببینی/ چون با زبان به تندی/ بر صفحه می‌روم راه/ گردد سر زبانم: (اضافه استعاری)/ بسیار زود کوتاه/ کوتاه می‌شود عمر/ از این زبان درازی/ گیرد زبان سرم را/ در کار خود به بازی/ بسیار کم به قیمت/ قدرم ولی زیاد است/ نام بزرگوارم/ در فارسی مداد است (همان: ۳۰).

ساعت

تیک، تاک! تیک، تاک!/ صبح شد، خروس خواند/ آفتاب نور پاک/ بر زمین و آسمان فشاند/ تیک، تاک! خواب بس!/ زود چشم باز کن/.../ روی آسمان شب/ نرم خنده

کرد ماه/ رخ ستارگان شب/ تیک، تاک! تیک، تاک!/ باز وقت خواب شد/ چشم خسته خوابناک/ باسرود ماهتاب شد (همان: ۳۱).

بخاری

«چه هوهو می‌زند باد/ هوا سرد است امروز/ دل آشفته ابر/ پُر از درد است امروز/ ببین، هرجا نشسته‌ست/ چه برفی از شب پیش/ هوا با زهر این برف/ به جانها می‌زند نیش/ خوشا آنها که امروز/ اطاقی گرم دارند/ برای خواب در شب/ لحافی نرم دارند/ چه می‌نالد به زاری/ گدایی در خیابان/ در این سرما شود خشک/ یقین گرگ بیابان/ چه باید کرد! اکنون/ زمستان است دیگر/ تگرگ و برف و باران/ فراوان است دیگر/ اگر رفته است سرما/ به مغز استخوانت/ اگر از زور سرما/ نمی‌جنبد زبانت» (همان: ۳۷).

آینه

«بیا و رو به روی من بایست/ نگاه کُن به چشم پاک من/ که چهره تو نقش می‌شود/ به چهره سپید تابناک من.../ بیا، بکوش و راستگوی باش/ همیشه چون زبان آینه/ که پاک می‌شود دل تو نیز/ به پاکی زبان چو جان آینه» (همان: ۴۰).

شانه

«ای وای، ای وای موهای تو/ خیلی امروز هست آشفته/ یک جا بالا یک جا پایین/ این بر بیدار آن بر خفته/ دیدی؟ دیدی؟ از وضع تو/ آیینه هم خشمش آمد/ موهای تو مانند خار/ با زشتی در چشمش آمد/ الان از تو جوجه تیغی/ شکلی دارد خیلی بهتر/ می‌بخشی، ها رویم می‌شد/ می گفتمت: «شکل عنترا»/ حالا، جانم از حرف من/ پیشانی را چین چین مکن/ ابروها را درهم مبر/ خود را دیگر غمگین مکن/ من شانه ام» (همان: ۴۳).

چراغ

«غار دهان باز کرد/ از همه چیزها/ رنگ رفت، نور رفت/ جنبش و آواز رفت/ حال رفت، شور رفت/ تا که به دل چشم گفت:/ «تار شدم، نور نیست!»/ چشم به او گفت: «نور/ از من و تو دور نیست/ «اگرچه باز آفتاب/ به چاه مغرب گریخت/ اگرچه شب از دهان/ بر

آسمان قیر ریخت/ «هست به دامان سقف/ بچه‌ای از آفتاب/ تیرگی از نور او/ دور شود با شتاب»/ گفت به دست تو دل/ «فکر من زار کن!/ بچه خورشید را/ به مهر بیدار کن»/ دست تو آرام داد/ فشارکی بر کلید/ خنده تابان من/ سینه شب را درید/ بچه‌ای از آفتاب/ هستم و نامم چراغ/ چهرهٔ من تابناک/ سینه‌ام از مهر داغ» (همان: ۴۷).

چتر

«از ابر تیره باران/ بر باغ و کشتزاران/ بگو ببارد/ رگبار در بیابان/ در کوی و در خیابان/ بگو ببارد/ در ماه سرد بهمن/ برف سپید روشن.../ بر سر مرا سپر کن/ از هر کجا گذر کن/ نمی‌شوی تر/ بی‌چتر در زمستان/ یا آفتاب سوزان/ مباش دیگر» (همان: ۵۰).

رادیو

«اکنون تو در اینجا/ از آنها بس دوری/ یا غمگین یا خسته/ یا شاد و پرشوری/ از آنها می‌خواهی/ اخباری آوازی/ آوازِ شیرینی/ آهنگ دمسازی/ من هستم آماده/ جانم را روشن کن/ آسوده در جایت/ بنشین، گوش بر من کن» (همان: ۵۴).

گلدان

«پوید به شادی/ در هر طرف باد/ از سینه سنگ/ هرچشمه ساری/ روشندل و پاک/ دارد گذاری/ تا سینه رود/ آزاد آزاد/ گل‌های وحشی/ بر دامن کوه/ اینجا و آنجا/ انبوه، انبوه/ خوشرنگ و خوشبو/ از خاک رویند/ رقصند آرام/ در بازی باد/ در زیر باران/ دل زنده و شاد/ گلبرگ‌ها را/ گهگاه شویند/ در شهر چیزی/ اما نبینی/ بر دامن خاک/ گل را نبینی» (همان: ۶۰).

پنبه

«ناگهان شکاف خورد/ گوی سبز رنگ من/ بازشد، سفید و پاک/ سینه قشنگ من/.../ «به! خدا! چه پنبه‌ای!»/ خنده بر لبش شکفت/ توی کارخانه‌ها/ من چه چیزها شدم/ گرچه نیستم طلا/ بهتر از طلا شدم/ نخ شدم هزار نوع» (همان: ۶۳).

سلیمان عیسی در شعر «الطفل الشاعر» به دوست شاعر یمنی کوچک خود، اسامه، در

حاشیهٔ شعر زیبایش که در صنعاء به او هدیه کرد، پاسخ می‌دهد. در این میان شب با کشیدن شمشیر کبودش ستارگان را ترسانده است که بر پهنای آسمان فرو ریخته‌اند:

«شب مانند شمشیر کبودی هبوط می‌کند. بالای صنعاء. ستاره‌ها فرو می‌ریزند. بالای سرم سؤال‌هاست. سؤال‌ها با سکوت پوشانده شده است. من با دو دستم شب را می‌پیچانم. در حالی‌که به طرف من می‌آیند از بالاترین مکان. در میدان با گام‌های خسته قدم می‌زنند و ستاره‌ها نزدیک می‌شوند و نزدیک می‌شوند پس آسمان. از پیرامونم پروانه‌های نور روانه می‌کند. شب هبوط می‌کند و در «دار الضیافه» بی‌خوابی پایان نمی‌پذیرد. در میدان با گام‌های خسته قدم می‌زند. پایان نمی‌پذیرد... و به قلب بی‌خوابی... از انحنای تاریکی... نبض‌های شیرین بر لب‌هایش. ربابت را بگیر. ای کوچکم... ربابت را بگیر و به سوی شعر... به سوی عشق... به سوی دورترین ستاره ای اسامه! حرکت کن» (العیسی، ۱۹۶۹: ۵۴۹).

سلیمان در شعر «سوف ابدو ورده» (گل خواهم شد)، برای آموزش طهارت به کودک و دست و رو شستن او، از ترفند حُسن تعلیل و تشخیص در عناصر طبیعت بهره می‌برد و از حمام گرفتن شکوفه‌ها، شسته شدن شن‌ها و ماسه‌ها و فتنه‌گری شکوفه‌ها و ساحر بودن گل‌ها سخن می‌راند: «چرا نشویم دست و صورتم را؟/ چرا پاکیزه و برگزیده نباشم/ شکوفه‌ها در باران حمام گرفتند/ و بر بالای درخت فتنه گرند/ و گنجشک‌ها با آمدن نور خورشید آشکار می‌کنند/ بالهایشان را که آراسته و زیباست/ هنگامی که موج به سوی ساحل کوچ می‌کند/ شن‌ها و ماسه‌ها می‌خندند و شسته می‌شوند/ و از گل بپرسید از او بپرسید/ آیا ساحر می‌شد اگر حباب‌های آب نبود/ گل خواهم شد/ به هنگامی که دست و صورتم را می‌شویم» (همان: ۶۴۱).

سلیمان در «لیلی و الحمل»، دربارهٔ برّه‌ای سخن می‌گوید که دوست لیلی است و یک روز قانون شکنی می‌کند و همراه او تا مدرسه می‌آید اما لیلی به او خطاب می‌کند: بیرون برو از مدرسه و بیرون آن منتظر باش. برّه هم بعد از مدرسه با صدای ماع ماع اظهار شادی می‌کند که همراه لیلی است: «کانَ الحَمَلُ یُرافِقُ لَیلَی، أنَّی سارَت یَصحَبُ لَیلَی/ لا یَترکُها أبداً أبَدا، لیسَ یُریدُ سِوَاها أحَدا/ ذاتَ صَبَاحٍ... هَل تَدرون، ماذا فَعلَ الحَمَلُ الأبیض،

قامَ بِخَرقٍ لِلقانون رافقَ لَیلَی لِلمَدرَسَةِ، دَبَّت فَوضَی فی المَدرَسَةِ یا حَمَلي الحُلوَ الجَذَّاب، أخرُج و أقعُد خَلفَ الباب اَلمِسکینُ وراءَ السُّور، ظَلَّ یُراوِحُ، ظَلَّ یَدُور یَرقُبُ حتی تَأتي لیلی، هاهي ذي قد عادَت لَیلَی صاحَ الحَمَلُ الأبیضُ: ماع، لُغَةُ الفَرحَةِ کانَت ماع/ هِيَ تَهواهُ ماع ماع، هُوَیَهواها ماع ماع: برّه با لیلی رفیق و همراه شد، هر جا لیلی حرکت کرد، او همراهی می کند با لیلی و او را به هیچ وجه رها نمی کند؛ غیر از او کسی را نمی‌خواهد. صبح ...آیا می‌دانید؟ که برّه سفید چه انجام داد. برخاست و برخلاف قانون عمل کرد. همراهی کرد لیلی را برای مدرسه. لیلی به نرمی جداگانه به سوی مدرسه خرامید. ای برّه شیرین و جذاب خارج شو و بنشین پشت در. آن بیچاره پشت دیوار بود. پیوسته راه می‌رفت و دور می‌زد. منتظر می‌ماند تا اینکه لیلی بیاید و اینچنین برگشت لیلی. برّه سفید بانگ زد ماع کلمه شادی ماع بود. او آن برّه را دوست دارد ماع ماع؛ برّه هم او را دوست دارد ماع ماع» (همان: ۶۸۵).

۲-۵. شخصیّت بخشی (تشخیص)

هرگاه استعاره جاندارمدارانه باشد، می‌توان آن را جزو پرسونیفیکاسیون personification دانست. این اصطلاح در زبان عربی و فارسی به «تشخیص» ترجمه شده است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶۴). «اعطای خصوصیات انسان به پدیده‌های دیگر، گسترش عواطف انسانی به درون اشیاء و هم دلی با پدیده‌ها، غلبه تخیل آدمی بر طبیعت را می‌توان از ویژگی‌های شخصیّت بخشی به شمار آورد» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۱۷).

این آرایه در اشعار کودکانهٔ کیانوش و سلیمان عیسی از بسامد بالایی برخوردار است. در اکثر تصاویر شعری شاهد هستیم که شاعرِ کودک با یاری قوهٔ تخیّل خود به عناصر و اشیاء اطراف خود و حتی گاهی به اعضای بدن، شخصیّت انسانی می‌دهد و گویا همه چیز در نظر او جاندار و متحرک است. او به اجسام جانی تازه می‌بخشد و روح در آنها می‌دمد و بدین وسیله تصاویر شعری خود را متحرک و پویا و جاندار می‌سازد: «آن خندهٔ آب با بوسه باد یک ابر سازد/ آن ابر بیتاب در آسمان‌ها سر برفرازد/ چون دور ماند از مادرش: آب/ از خانه‌اش: خاک / با رعد خواند / با برق سوزد، گریان و غمناک» (کیانوش، ۱۳۷۰ الف: ۳۴).

کیانوش دربارهٔ مراحل مقدماتی باران به ابر جان می‌بخشد: «ابری سیاه از دور/ آمد به سوی خورشید/ ناگاه کرد پنهان/ از چشم روی خورشید/ کوتاه و تنگ و تاریک/ شد آسمان روشن/ آن جلوه‌های رنگین/ رفت از جهان روشن/ در باغ چشم پژمرده گل‌های شادمانی/ خاموش ماند در دل آوای شادمانی» (همان: ۹۴).

شعر «خوب و مهربان» کیانوش در مورد تشکیل ابر در اثر تابش آفتاب و سپس بارش باران و سبزی است که شعر روایی خود را با استعارهٔ مکنیه می‌سازد: «آفتاب خوب و مهربان صبح زود/ بر زمین ما نگاه کر/ بر زمینِ سرد و تشنه و سیاه کرد/ در دلش غم زمین نشست/ رو به آب خفته کرد و آه آه کرد» (همان: ۱۰)؛ «خفته» استعارهٔ تبعیه از آرام و ساکت است. «یک سپاه ابر تازه رو به راه کرد/ آفتاب یک نگاه تند/ کرد و آسمان سفید از آن نگاه شد/ آفتاب رفت و آسمان/ از سپاه ابر مثل شب سیاه شد/ خشکی و سیاهی از زمین ما/ رفت و دور و ناپدید مثل آه شد/ خاک شد سفید و آفتاب، آمد و جهان دوباره رو به راه شد» (همان: ۱۰).

نیز شعر «من فقط آبم» در مورد حرکت ابر در آسمان رعد و برق و بارش باران و توصیف خورشید است که به صورت گفتگوی کودک با ابر است با آرایهٔ تشخیص: «ابر را دیدم و به او گفتم:/ خوش به حالت که می‌کنی پرواز/ همه جا را قشنگ می‌بینی/ مثل شهر فرنگ می‌بینی/ ناگهان بر زمین می‌آیی باز/ گاه در گردش و تماشایت/ می‌جهد از دل سیاهت برق/ می‌کنی با نگاه رخشنده/ بر زمین و برآسمان خنده/ خنده‌ات تندر و نگاهت برق/ باد همراهِ توست در پرواز/ می‌پرد او/ تو می‌پری با او/ بال‌های سیاه گسترده بر سر آسمان زده پرده/ زیرِ این پرده باد در هوهو! / وقت برگشتنت تماشایی است:/ می‌شوی قطره قطره مروارید/ رشته رشته شکوفه‌های یاس/ دانه دانه بلور یا الماس پاکیِ جان/ سفیدیِ امّید/ ابر ساکت شنید حرفم را/ بعد زد برقی و به من خندید» (همان: ۱۲).

کیانوش در شعر «تیک تاک» خورشید را مهربان بر خاک وصف می‌کند و شبنم را روشندل و پاک می‌خواند که بر گُل نشسته و باد بهار هم در حال بازی است. در این میان از آرایهٔ تکرار با اسم صوت بهره می‌برد. موسیقیِ اسم صوت از دیدگاه زیبایی‌شناسی بیشتر

در ارتباط با تقویت موسیقی زبان است و در دسته بندی‌هایی مانند صداهای طبیعت حیوانات و... قرار داد: «تیک تاک، تیک تاک/ صبح است و خورشید/ با مهربانی/ تابیده بر خاک/ تیک تاک، تیک تاک/ بر شاخه گل/ شبنم نشسته/ روشندل و پاک/ تیک تاک، تیک تاک/ باد بهاری/ سرگرم بازی است/ با بوته تاک تیک تاک» (سلاجقه، ۱۳۸۲: ۸۹).

کیانوش در توصیف باد با آرایهٔ استعارهٔ مکنیه صفات انسانی به او می‌دهد: «بر خاک جارو می‌زند/ بر آب دامن می‌کشد/ در باغ‌ها هو می‌زند/ بر خانه‌ها تن می‌کشد/ سنگین و سنگین می‌رود/ دولّا و دولّا می‌جهد/ از کوه پایین می‌رود/ تا ابر بالا می‌جهد» (کیانوش، ۱۳۷۰ الف: ۴۰).

شعر «نشید المطر» از سلیمان عیسی باران را تکرار می‌کند و از او می‌خواهد تشنگان و نفوس را سیراب و احیا کند و از زمین گندمگون می‌خواهد هدیه آسمان را در آغوش بگیرد تا خوشه‌ها رشد کنند، دام‌ها پُر شیر شوند و نهرها پُر از آب گردند تا کشاورزی رونق بگیرد: «مطرْ مطرْ مطرْ/ بالنعمة انهمر/ بالعشب والثمر/ تهللي يا أرضنا السمراءْ/ واستقبلي هدية السماءْ/ مطرْ مطرْ مطرْ/ غداً يموج حقلنا سنابلا/ غداً تغني أرضنا جداولا/ سنابلا، سنابلا/ جداولا، جداولا/ تسقي بها العطاش يا مطر/ تحيي بها النفوس يا مطر/ تهللي يا ارضنا السمراء/ عانقي هديه السماء/ بالنعمه انهمر بالعشب والثمر/ يا مرحبا يا حلو يا مطر» (العیسی، ۱۹۶۹: ۴۸).

در شعر «أغنية القِطَار» قطار خود را خزنده‌ای می‌نامد که ایستگاه برایش شیرین است. او بسیار فریاد می‌زند و از زمین‌های گسترده و پهناور و شاداب عبور می‌کند. از بالای کوه‌های بلند و صعب‌العبور و جادوکننده. راننده‌ای دارد که او را هدایت می‌کند، چشمانی دارد شب زنده‌دار. از پل‌های بلند بالا می‌رود، و از رودهای میهن، و از پیچ‌های سرزمین‌های بی‌آب و علف و دور دست عبور می‌کند. با حرکات مارگونه نغمه سرایی دارد و با قلب داغ زندگی می‌کند: «أَنا القِطَارُ الزاحِفُ/ تَحلو لي المَواقفُ/ على مَحَطَّاتِ الزَّمَن/ جي كَتي كَن/ عَبرَ السُّهُولِ الناضِرَة، فوقَ الهِضَابِ الساحِرَة/ لي سائقٌ يَقُودُني، عَينٌ عَلَيَّ ساهِرَة، جي كَتّي كَن/ اَعلو الجُسُورَ الرائِعَة، اَجتازُ أنهارَ الوَطَن، أطوي القِفَارَ الشاسِعَة/

أطوي القِفَارَ الشاسِعَة، مُدَندِناً بِلاَ وَهَن، جی کتّي کَن / أنسابُ موصولَ النَّغَم، أحيَا بِقَلبٍ دافِي: مرغابی می‌گوید: بال‌هایمان را باز می‌کنیم و بالا می‌رویم. اوج می‌گیریم و منقارمان را از هم باز می‌کنیم. پیوسته با آب حرف و حدیث داریم و با او بازی‌های تفریحی. ما دوستان مختلفی داریم. همانا ما عاشق علف و آب هستیم» (همان: ۶۷۳).

سلیمان عیسی در شعر «أطفالُ الأُسبُوع» ایام هفته را معرفی می‌کند و از طالع بینی و تأثیر کواکب و ستارگان هم سخن می‌گوید: «اَلَّذي فی السَّبتِ يَأتي كادِح، مُخفِقُ حيناً، وحيناً ناجحُ / والوِسيمُ الحُلوُ طِفلُ الأحَدِ، يا أذَى الأيام عنهُ ابتعِدِ / طِفلَةُ الإثنينِ تَأتي رائِعَة، هكذَا تَحكي النجومُ الطالِعَة / في الثُّلاثاءِ يَجِيءُ الوَلَدُ، نِعمَةً يُسعَدُ فيها البَلَدُ / والذي يُولَدُ يَومَ الأربِعاء، فَهوَ عِفريتٌ و شَلَّالُ ذكاء / ويَقُولُ الحَظُّ عن طِفلِ الخميس، بارِعُ لكنَّه غَيرُ أنيس / والمُحِبُّ الشَّهمُ طِفلُ الجُمُعَة، آه.. ماأكرَمَهُ، ماأروَعَه: کسی که شنبه به دنیا می‌آید، تلاش کننده برای رزق و روزی است، گاهی پُر تپش و گاهی موفق. فرزند یکشنبه خوش سیما و زیباروست. روزهای آزاردهنده از او دوری می‌کنند. کودک روز دوشنبه زیباست. ستاره اقبال این چنین حکایت می‌کند. در روز سه‌شنبه کودکی که به دنیا می‌آید نعمتی است که شهر با وجود او خوشحال می‌شود و کسی که روز چهارشنبه متولد می‌شود پس او هوشیار است و بلند بالا و زیرک و درمورد نصیب کودک پنجشنبه می‌گوید: عالِم و با فضیلت است ولی غمخوار و تسلی‌دهنده نیست. دوست داشتنی با ذکاوت و هوشیار، کودک روز جمعه است. آه که چقدر او با اکرام است و چقدر زیبا و شگفت‌انگیز است» (همان: ۶۸۹).

۲-٦. حس‌آمیزی

کاربرد مؤثر و بسامد بالای حس‌آمیزی گسترهٔ ادراک را وسعت می‌بخشد. بیان حس‌آمیزی زمینهٔ تصرف گوینده را در قوانین محدود و تکراری جهان فراهم می‌کند. پدیده‌های طبیعی در گسترهٔ ادراک ما آن قدر انعطاف پذیر می‌شوند که مزه‌ها شنیدنی و رنگ‌ها چشیدنی می‌شوند و بوها رنگ دارند. در چنین قلمروی از ادراک، پدیده‌ها چند بُعدی خواهند شد. سبک استعاری متمایل به حس‌آمیزی تحرک، طراوت و خیال انگیزی بیش‌تری از سبک مبتنی بر استعاره مرشحه دارد (فتوحی، ۱۳۸۶: ۳۱۹ ـ ۳۱۸).

کیانوش در وصف مادر، او را «چکاوکی» می‌نامد که با گرمیِ نگاهش محبت و عشق را به فرزند منتقل می‌کند. تعابیری چون «نگاه گرم» و «خندهٔ نرم» گواه حس‌آمیزی است: «با نگاه گرم او قلب من پُر از هزار کهکشان ستاره است/ خنده‌های نرم او معنی دقیق زندگانی دوباره است» (کیانوش، ۱۳۷۰ الف: ۱۰۸).

سلیمان عیسی در شعر «عید الشجره» دربارهٔ کوه خالی از درخت در نزدیکی شهر افسوس می‌خورد و از جوانان می‌خواهد درخت بکارند تا دنیا بخندد و نسیم گوارا شود. گوشه‌های وطن درخت بکارند تا هوا، دنیا و زمین خوشبو شود. نغمه‌های سبز و نغمه‌های خوشبو، شیرین شدن نسیم در میان اشعار گواه حس‌آمیزی هستند: «شجرة شجرة اغرس شجرة/ تخضر الأرض و تبتسم/ تصفو الدنیا، یحلو النسم/ في مولدها اغرس شجرة/أنغام خضر تسحرني/ هذي الأشجار/ فلنزرع أرجاء الوطن/دفقات نهار و لنسق الأنغام العطره/ ولتبق بلادي مزدهرة» (العیسی، ۱۹۶۹: ۱۰۹).

در شعر «الشتاء» آتش را روشن می‌کند تا گنجشک شیرینش از سرما به خانه پناه بیاورد: «عصفوری الحلو ساحمیه/ و ساطعمه و ادفیه/ اوقد اوقد نارالموقد» (همان: ۱۴۲). نیز ترکیب «سرود شیرین» حس‌آمیزی دارد: «هاتِ أنشُودتَکَ الحُلوَةَ لی لِلصَّباحِ الأجمَلِ/ أنا نَیلة/ بینَ کَفَّیکَ مَلایینُ البَراعِم/ فی بلادی الخالدة/ أنا منها واحدة» (همان: ۵۹۸).

سلیمان عیسی در «الی معلمی» در تعریف معلم، از حس‌آمیزی بهره می‌برد: «با دستهای تو جوانه زدیم/ و شیرینی عطر حضور/ تو به ما زبان آموختی/ و آینده بواسطه تو روشن شد/ دوست دیدگان مایی، فرداها از تو روشن است/ ... قلبم سرشار از توست ای معلم/ ... و فردا وقت‌های ما از تو معطر می‌شود» (همان: ۶۵۰).

کیانوش در بزرگداشت معلم می‌گوید: «تو با کلام گرم و مهربان خود/ به من شجاعت و امید می‌دهی/ مرا هراسی از غم سیاه نیست/ تو مژده‌های شادی سپید می‌دهی» (کیانوش، ۱۳۷۰ ج: ۱۰۴).

۲-۷. استعاره اصلیه (پایه)

اهل بلاغت استعاره اصلیه را به استعاره‌ای اطلاق می‌کنند که «لفظ مستعار اسم جنس

باشد اعم از آنکه ذات باشد یـا معنـی، اسـم جـنس ذات ماننـد اسـد از بـرای رجـل شـجاع» (آهنی، ۱۳۶۰: ۱۶۶). این نوع استعاره بسـامد بـالایی دارد؛ ماننـد: «صـبح مـی‌آیـد و نیسـت دیگر/ از درخت سیاهی نشانی/ آسمان است و تنها گُلـی زرد/ از گُـل زرد روشـن جهـانی» (سلاجقه، ۱۳۸۲: ۱۲۴) که «گُل زرد» استعاره از «خورشید» (استعاره مُصرحه اسـمیه) اسـت. در شعر: «آسمان گوهر ریخت/ سبزه با گُل آمیخت/ بید گیسو آویخت/ گفـت: نـوروز بـر همه خوش باد!» (کیانوش، ۱۳۷۰ ج: ۵۶) نیز «گوهر» استعارهٔ مُصرحه از «باران» و «آسـمان» مجاز از «ابر» به علاقهٔ محل و حال و «سبزه و گُل و بید» استعارهٔ مکنیه هستند.

۲-۸. استعاره تبعیّه

برخلاف استعارهٔ اصلیه که استعاره در اسم است، این نـوع از اسـتعاره در فعـل اسـت. «اگر ملائم یا نشانه‌هایی که از مشبّه‌به، همراه استعارهٔ کنـایی مـی‌آیـد، فعـل یـا مصـدر فعـل باشد، به آن فعل یا آن مصدر، استعاره تبعیّه گفته می‌شود» (نـوروزی، ۱۳۸۰: ۶۹). «اسـتعاره در فعل، نتیجهٔ نازک خیالی است و ادراک را تازه می‌کنـد. بـه‌ویـژه اگـر اسـتعاره در افعـال حرکتی (مثل: پریدن، جُستن، جوشیدن، شکافتن) واقع شود موجب خیـزش زبـان و پویـایی خیال می‌شود» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۴۱۷).

در شعر «نوروز بر همه خوش باد» شاعر توصیفِ نوروز می‌کند و از آرایه‌هـایی چـون استعارهٔ مکنیه، مُصرحه و تبعیّه بهره مـی‌گیـرد: «خـاک مخمـل پوشـید/ سـبزه شـبنم نوشـید گفت:/ نوروز بر همه خوش بـاد!» (کیـانوش، ۱۳۷۰ ج: ۵۶). در «خـاک» و «سـبزه» اسـتعارهٔ مکنیه دیده می‌شود. «مخمل» استعاره مُصرحه از پوشش سبزه‌ها و «پوشیدن» برای «خاک» و «نوشیدن» برای «سبزه» استعاره تبعیّه است.

در شعر «کـرد بلبـل پـرواز/ خوانـد در بـاغ آواز/ خنـده زد گُـل بـا نـاز» (همـان: ۵۶) تشخیص دیده می‌شود. «خنده زدن» اگر «شکفتن» باشد، استعاره تبعیّه است.

در شعر «بـه رقـص آمـد میـان آب مـاهی» ، «بـه رقـص آمـد» اسـتعاره تبعیّـه اسـت از حرکات موزون ماهی در آب.

در شعر «گُل از شکفته‌رویی/ انگار خنده می‌کرد/ لبخنده‌اش هوا را / از عطر زنده می‌کرد/ گفت: نوروز بر همه خوش باد!» (همان: ۶۴)، «خنده می‌کرد» به معنی «می‌شکفت» و «زنده می‌کرد» به معنای «خوشبو می‌کرد»، استفاده شده است.

«خندیدن» در شعر «گلابِ قمصر» کیانوش استعاره تبعیّه از «تابیدن» است: «روز آفتاب و در شب/ بر درّه ماه خندد» (همان: ۹۸).

سلیمان عیسی در آموزش اعداد تا ده از استعاره تبعیّه استفاده کرده است: «عُدّوا واحد/ عاش الحب/ عُدّوا اثنین/ سار الرکب/ عُدّ ثلاثه/ یا عباس/ عدّ الاربع/ وقف الناس/ عُدّوا الخمسه/ اسمع الجلبه/ عُدّوا السته/ مرّت عربه/ عُدّوا السبعه / امی تعبه/ قلت ثمان/ تشکو همک / یا حسان/ ساعد امک/ عد التسعه/ تمتع نفسک/ عد العشره/ تحفظ درسک» (العیسی، ۱۹۶۹: ۳۸۷).

کیانوش هم در آموزش عدد ابیاتی دارد: «دو تا بردار از ده/ زمین خشک و هوا خشک/ چه می‌ماند از آن هشت/ از اینجا تا کجا خشک» (کیانوش، ۱۳۸۱: ۳۳).

اسناد «رقصیدن» به «باد» در شعر سلیمان عیسی دیده می‌شود: «هَدَلَت کُلُ الحَمائم/ رَقَصت کُلُ النَّسائم/ حینَ رَتَّلتَ لَنَا / وَ زَرعتَ الوَطنا/ وَ کُلَّه فی شفتی طفلٍ یُغَنِّی/ وَ أنا عُصفورةُ الشّعرِ الجدیدة/ مِثلَما غَنَّیتَ للدُّنیا الوَلیدة/ سأُغَنِّی أنا نیلَة» (العیسی، ۱۹۶۹: ۵۹۸).

سلیمان در «انشوده عبیر» (سرود عبیر) پس از تشبیهات خاص در مورد عبیر می‌گوید: «عبیر تحب الاغانی الجمیله/ تزقزق عصفوره فی خمیله...: عبیر آهنگ‌های زیبایی را دوست دارد که گنجشک را در باغ سبز به رقص در می‌آورد» (همان: ۲۱۶).

نتیجه

با دقت در استعارات موجود در اشعار کودکانهٔ محمودکیانوش و سلیمان عیسی نتایج زیر حاصل شد:

آرایهٔ استعارهٔ مکنیه و تشخیص در کنار حس‌آمیزی در اشعار کودکانهٔ کیانوش و سلیمان عیسی از بسامد بالایی برخوردار است. در اکثر تصاویر شعری شاهد هستیم که شاعرِ کودک با یاری قوهٔ تخیّل خود به عناصر و اشیاء اطراف خود و حتی گاهی به اعضای بدن شخصیّت انسانی می‌دهد و گویا همه چیز در نظر او جاندار و متحرک است. او به اجسام جانی تازه می‌بخشد و روح در آنها می‌دمد و بدین وسیله تصاویر شعری خود را متحرک و پویا و جاندار می‌سازد.

کیانوش در مجموعه اشعارش از استعارهٔ مکنیه استفاده می‌کند و به اشیاء جان می‌بخشد اما غالباً با طرحی معماگونه که در آخر پاسخگویی می‌کند؛ مانند: قالی، صندلی، پیراهن، صندلی، تختخواب، مداد، ساعت، بخاری، آینه، شانه، چراغ، چتر، رادیو، گلدان و پنبه. در مقابل سلیمان عیسی نیز از ترفند استعارهٔ مکنیه در تعلیمات کودکانه بهره می‌برد اما در کنار آن جلوه‌های ادبیّات پایداری و دفاع از میهن و ارزش‌ها را نیز مطرح می‌کند. او از ترفند حُسن تعلیل و تشخیص در عناصر طبیعت هم استفاده می‌برد. استعاره مُصرحه در اشعار سلیمان عیسی پیچیده‌تر از محمود کیانوش است و هر دو از نوع استعاره مجرده بیشتر بهره برده‌اند. بسامد استعاره اصلیه در هر دو شاعر بسیار است و استعارهٔ تبعیه در هر دو شاعر محدود اما محسوس و قابل درک برای کودک است.

منابع و مآخذ

ارمغـان، علـی.(۱۳۸۲). «بررسـی صـورخیال در شـعر کـودک و نوجـوان ایـران». **پایـان‌نامـهٔ کارشناسی‌ارشد**. به راهنمایی کاووس حسن‌لی. شیراز: دانشگاه شیراز.

آهنی، غلامحسین.(۱۳۶۰). **معانی و بیان.** چاپ سوم. تهران: بنیاد قرآن.

برنارد، لوئیس.(۱۳۸۶). **خاورمیانه،** دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز. ترجمهٔ حسـن کامشاد. تهران: نی.

دشتیان، رسول.(۱۳۸۹). «شرح و بررسی اشـعار سـلیمان العیسـی بـا تکیـه بـر مضـمون و موسـیقی». **پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد**. به راهنمایی امین مقدسی. تهران: دانشگاه تهران.

رجائی، محمّد خلیـل.(۱۳۹۲). **معالم‌البلاغه در علم معـانی و بیـان و بـدیع**. چـاپ چهـارم. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.

سلاجقه، پروین.(۱۳۸۷). **از این باغ شرقی**. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

شمیسا، سیروس.(۱۳۸۳). **بیان و معانی**. چاپ هشتم. تهران: فردوس.

صادقیان، محمّدعلی.(۱۳۸۲). **طراز سخن در معانی و بیان**. یزد: ریحانه الرسول.

علوی‌فرد، یحیی.(۱۳۹۰). «بررسی سبک‌شناختی شعر کـودک در ایـران بـا بررسـی شـعر محمـود کیانوش، مصطفی رحماندوست، ناصر کشاورز، غلامرضا بکتاش، محمود پوروهاب و تقی متقـی». **پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد**. به راهنمایی محمود مهرآوران. قم: دانشگاه قم

العیسی، سلیمان.(۱۹۶۹). **دیوان الأطفال، شعر للأطفال**. دمشق: دارالفکر.

فتوحی، محمود.(۱۳۸۶). **بلاغت تصویر**. تهران: سخن.

ـــــــــــ .(۱۳۹۱). **سبک‌شناسی؛ نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها**. تهران: سخن.

کزازی، میر جلال‌الدین.(۱۳۷۲). **بیان؛ زیباشناسی سخن پارسی ۱**. تهران: مرکز.

کیانوش، محمود.(۱۳۷۰ الف). **باغ ستاره‌ها**. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

ـــــــــــ .(۱۳۷۰ ب). **بچه‌های جهان**. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

ـــــــــــ .(۱۳۷۰ ج). **شعر به شعر**. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

ـــــــــــ .(۱۳۸۱). **زبان چیزها**. تهران: کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان.

نظـام‌دوسـت، اکـرم.(۱۳۹۰). «ادبیّـات کـودک در ادبیّـات معاصـر عربـی». **پایـان‌نامـهٔ کارشناسی‌ارشد**. به راهنمایی علی نوروزی. مشهد: دانشگاه فردوسی.

نوروزی، جهانبخش.(۱۳۸۰). **معانی و بیان ۱ و ۲**. چاپ دوم. شیراز: کوشا مهر.

همایی، جلال‌الدین.(۱۳۷۳). **معانی و بیان**. چاپ دوم. تهران: هما.

ـــــــــــــ .(۱۳۸۵). **فنون بلاغت و صناعات ادبی**. چاپ بیست و پنجم. تهران: هما.

References

Ahani, GH. (1981). Ma'ani va Bayan.3th Edition. Tehran: Bonyad-e Qoran .

'Alavi Fard, Y. (1390). Barresi-ye Sabkshenakhti-ye She'r Koodak dar Iran ba Ta'kid bar Ash'ar-e Mahmood Kianoosh, Mostafa Rahmandoost, Naser Keshavarz, Gholamreza Baktash, Mahmood Poorvahhab, Taghi Mottaghi. Payanname-ye Karshenasi Arshad. Be Rahnemayi-ye Mahmood Mehravaran. Qom: Daneshgah-e Qom.

Al-'Isa, S. (1969). Divan-ol Atfal, She'r-ol Atfal. Dameshgh: Darol Fekr.

Armaghan, 'A. (2003). "Barresi-ye Sovar-e Khiyal dar She'r-e Koodak va Nowjavan-e Iran. Be Rahnemayi-ye Kavoos Hasanli. Shiraz: Daneshgah-e Shiraz.

Bernard, L. (2007). Khavarmiyane; Do Hezar Sal Tarikh az Zohore Masihiyat ta Emrooz. Tarjome-ye Hasan Kamshad. Tehran: Ney.

Dashtian, R. (2010) "Sharh va Barresi-ye Ash'ar-e Soleimanol-'Isa ba Tekiye bar Mazmoon va Mosighi". Payanname-ye Karshenasi Arshad. Be Rahnemayi-ye Amin Moghaddasi. Tehran: Daneshgah-e Tehran.

Fotoohi, M. (2007). Balaghat-e Tasvir. Tehran: Sokhan.

----------. (2012). Sabkshenasi; Nazariye-ha, Rooykardha va Raveshha. Tehran: Sokhan.

Homayi, J. (1994). Ma'ani va Bayan. 2th Edition. Tehran: Homa.

---------- . (2006). Fonoon-e Balaghat va Sana'at-e Adabi. 25th Edition. Tehran: Homa.

Kazzazi, M.J. (1993). Bayan; Zibashenasi-ye Sokhan-e Parsi 1. Tehran: Markaz.

Kianoosh, M. (1991a). Bagh-e Setareha. Tehran: Kanoon-e Parvaresh-e Fekri-ye Koodakan va Nowjavanan.

----------. (1991 B). Bachchehaye Jahan. Tehran: Kanoon-e Parvaresh-e Fekri-ye Koodakan va Nowjavanan.

----------. (1991 G). She'r be She'r. Tehran: Kanoon-e Parvaresh-e Fekri-ye Koodakan va Nowjavanan.

----------. (2002). Zaban-e Chizha. Tehran: Kanoon-e Parvaresh-e Fekri-ye Koodakan va Nowjavanan.

Nezamdoost, A. (2011). "Adabiyat-e Koodak dar Adabiyat-e Mo'aser-e 'Arabi". Payanname-ye Karshenasi Arshad. Be Rahnemayi-ye 'Ali Noroozi. Mashhad: Daneshgah-e Mashhad.

Noroozi, J. (2001). Ma'ani va Bayan 1 & 2. 2th Edition. Shiraz: Koosha Mehr.

Rajaei, M.Kh. (2013). Ma'alem-ol Balagha dar 'Elm-e Ma'ani va Bayan va Badi'. 4th Edition. Shiraz: Daneshgah-e Shiraz.

Sadeghiyan, M.'A. (2003). Taraz-e Sokhan dar Ma'ani va Bayan. Yazd: Rihanatol Rasool.

Salajeghe, P. (2008). Az in Bagh-e Sharghi. Tehran: Kanoon-e Parvaresh-e Fekri-ye Koodakan va Nowjavanan.

Shamisa, S. (2004). Bayan va Ma'ani. 8th Edition. Tehran: Ferdows.